

وسکون نون کسی را گویند که با وی در کارها مشورت کنند رایگان بکسر تخمائی بر وزن سالکا محبوب و مطلوب را گویند  
و مردم مانند زبان ریکان خوانند بحدف الف رایگان با کاف فارسی بر وزن کاروان چیزست که در راه بیابند  
یا مفت بدست آید و آنرا عوض و بدلی نباید داد و رایگان در اصل رایگان بوده حرف تا را بهمره ملینه بدل کرده بصورت  
یا گویند رایه بر وزن نایم خوشی است که بر سر روی اطفال بر می آید و آنرا بحر بی سعه خوانند

### بیان دویم در رای بی نقطه بابی کج مشتمل بر دو ازوه لعنت

در باب بضم اول و ثانی بالف کشیده یعنی بدون باشد که مصدر راست و امر بر بودن هم هست یعنی بر باد باشد  
ثانی بلغت رند و پازند یعنی بزرگ و عظیم باشد و معنی خوشنده و درخشان هم آمده است و کسر اول در عربی سوز  
و نفع زرد را گویند در باب بضم اول بر وزن غراب سازی باشد مشهور که می نوازند و آن طبله و مانند می است بزرگ  
و دسته کوتاهی دارد و بر روی آن بجای تخته پوست آهوشند بر بروق کسر اول و رای قرشت و سکون ثانی  
وقای بلغت سربانی سگ اکور باشد که بتازی عنب الثعلب خوانند بر بروق ثانی بانون و فوقانی بر وزن  
پهلوشکن بزبان رند و پازند یعنی مردن باشد که در برابر زیستن است بر بزبا بفتح اول و ذای نقطه دار بر وزن حساب  
بلغت رند و پازند حورشید را گویند بر بل کسر اول و سکون ثانی و لام نوعی از افسندین است که بومی  
ماوران باشد و بحر بی اقوان گویند بر بوضه بفتح اول و جسته که غای نقطه دار باشد و ثانی بواور سیده خوش  
و خوشی را گویند عموماً و خوشی و لذتیکه در مباشرت و مجامعت هم رسد خصوصاً و باین معنی با ذای نقطه دار و هم  
هم بظن آمدست بر بوسه بضم اول و فتح حشر که سین بی نقطه باشد و ثانی بواور سیده سر پوش را گویند  
عموماً و چهار و مقفه و رو پاک و امثال آنرا خصوصاً بر پوشه باشین نقطه دار بر وزن و معنی بر بوسه است که سر پوش  
و چادر و مقفه و رو پاک زمان باشد و آن در اصل رو پوشه بود که بجز است استعمال رو پوشه شده و بفتح اول هم گفته اند  
بر بوله بفتح اول و حشر که لام باشد و ثانی بواور سیده بلغت اندلس رستی باشد که آنرا کسنر گویند و با ما است  
خوردند بر بون بفتح اول بر وزن زبون پیش مزد و بیجان را گویند و آن زدی باشد که پیش از کار کردن مزدور  
دهند و بعضی گویند زدی باشد که در میمت متاعی داده باشند مشروط باینکه اگر خوش آید نکا بدارند و الا پس دهند  
و ز خود را بگیرند و در خزیره و بند و آن بشرط کار و گویند و بعضی دیگر گفته اند که بون زدی است که زیاده از آنچه مزدور قرار

داوه اند بدمند ریشیا با نای مثلثه بر وزن میجا بلغت سربانی نوعی از ماهی کوچک باشد که از جانب هر روز آورند  
و آنرا در کرم میراست ماهی استند کونید و نامی آن از آن پزند و همچنان خشک نیز خورند وقت باه و به

**بیان سیم در رای فی نقطه بابای فارسی مشتمل بر دو لغت**  
رید بفتح اول و ثانی و سکون دال ابجد کبابی باشد که چون حیوانات چرند قدری از آن خورند مست گردند  
ر بود بر وزن کبود یعنی رید است که کبابی باشد که چرند را خوردن آن مست کند

**بیان چهارم در رای فی نقطه با نای قرشت مشتمل بر چهار لغت**  
رت بفتح اول برینند و عیال را کونید و بضم اول تنی دست دپی نو و برینند و خالی را کونید و بعضی کا غده هم بخرامده است  
و همه را نیز کونید و بعرنی کل خوانند رتاک بضم اول و فتح ثانی و سکون کاف پودنه بگری باشد که اگر کس سفند  
از آن بخورد شیر او مانند خون بر آید و آنرا مشکط مشیح و مشکط امشیز نیز کونید و بعرنی بقا الغزال خوانند رته با اول  
و ثانی مفتوح بار و رخی است در بند شیده بقدری اما کوچکتر از آن و سیاه رنگ می باشد و آنرا در آب کنند و دست بر آن  
زنند چون صابون کف بر آورد جا مد بدان شویند خصوصا جامه ابریشی و چون با سرکه بر خنایز بر طلا کنند تحلیل  
دهد و اگر با آب مرزنگوش در چشم کشند شب کور بر آید برود و بعرنی فندق بندی خوانند رتیبانج بکسر اول و ثانی  
بفتح ثانی رسیده و بابی ابجد بالف کشیده و لون مفتوح بجم زده نوعی از سرطان بحری باشد و بعضی کونید سنگی است مانند  
سرطان در در و رومی چشم بکار برند

**بیان پنجم در رای فی نقطه با جیم مشتمل بر شش لغت**  
رجات بفتح اول بر وزن طواف آواز و صدای کوس و نقاره را کونید رجکت باغین نقطه و بر وزن  
تجرت آروغ را کونید و آن بادی باشد که از راه کلبه بر آید رجکت بر وزن کجک یعنی رجکت است که آروغ باشد و بجم  
جیم فارسی سیم باین معنی گفته اند رجله بفتح اول و ثانی و سکون ثانی سماع باه و آن کبابی است  
که در زان منگاک و دیوارهای حمام روید و آنرا میخورند و شیده آن جلای بصر و بعرنی خورند را کونید رجوع عام بفتح اول  
و ثانی بو اور سیده و عین فی نقطه بالف کشیده و بجم زده بخت سربانی نام سپر سیاهان عینه است که است چون بجم  
پدر شد سبب هوا و پوست بسیار در سبب از مطا و عتس سیر چیدند و در سبب با او مانند و سبب بکسر اول بر روی کرده و شیده

و فرزند زاده را کوسید و رجوعا بخزف هم هم بجز آمده است رجه بفتح اول و ثانی طنائی باشد که جامه و لکنی و چیزها

دیگر بر بالای آن اندازند  
بیان ششم در رای فی نقطه با خای نقطه دار مشتمل بر بیست و دو لغت و لغت

رخ بفتح اول و سکون ثانی یعنی شکاف و رخه و چاک و غم و غصه و اندوه باشد و بضم اول رخساره و روی را کوسید  
و بعضی خد خوانند و نام جانور است که او نیز مانند عقا در خارج وجود دارد و آنچه کونید که میل و کر کردن را طعمه بجهای خود میکند  
غلط و دروغ است و بکایت عمره از عمرهای شطرنج بنام او موسوم است و بعضی کونید باین معنی عربی است و عنان است  
نیز کونید و بعضی و بهیم هم هست که تاج پادشاهان باشد و سوی و طرف و جانب را نیز گفته اند و نام گیاهی است که آنرا لوخ  
خوانند و از آن صیر یافته واکو و خربزه بدان آویزند رخام بضم اول و بر وزن غلام نوعی از سنگ است و آن زرد و سفید  
و سرخ میباشد و بهترین آن سفید است و کونید بقایت کلب و سخت میباشد و بعضی دیگر کونید بسیار نرم میشود  
و کونید عربی است رخصین بضم اول و بای ایچ به تخانی رسیده بر وزن رخصین و دوغ رخش سخت شده  
کونید و بعضی کونید چیز است که آنرا از شکاک و آرد و شیر سازند و رخش مزه باشد و مانند قزاق قروت سیاه رنگ بود  
و دوغ رخش سخت شده و پنیر را نیز گفته اند و بکسر اول هم آمده است و بعضی کونید هر چیزی که آنرا از دوغ رخش سازند  
رخصین و رخصینه خوانند رخصینه بضم اول یعنی آخر رخصین است و آن هر چیزی باشد که از دوغ رخش سازند و صمغ رخصینه  
نیز گفته اند رخت بفتح اول بر وزن رخت یعنی راست و درست باشد و بعضی است هم آمده است که یعنی تری  
خوانند و پوشیدنی و اسباب خانه و بارونه و سامان را نیز کونید و بعضی غم و غصه و اندوه هم هست و طعام و خوردن است  
مروه را نیز گفته اند رخت افکندن کنایه از تخیم شدن و عاجز آمدن باشد رخت بر لبستن کنایه از سفر  
کردن و مرون باشد رخت بصر کشیدن کنایه از مردن باشد که سفر آخرت است رخت لبستن  
کنایه از سفر کردن دنیا و آخرت است رنج بضم اول و سکون ثانی و جیم ناظم چه است از نواحی نسبت رخش  
بفتح اول و سکون ثانی و شین نقطه دارد رنگ سرخ و سفید در هم آمیخته باشد و بعضی کونید رنگی است میان سیاه  
و بور و اسب رستم را نیز باین استسار رخش می گفته اند و مطلق اسب را هم می کونید و بعضی ابتدا کردن هم هست و  
قزح را نیز کونید و بعضی مبارکی و فرح مندی و مبارک و میمون هم آمده است و باز کونه و عکس را نیز کونید و بضم اول رو

و شعاع و پروتو و حشندگی باشد یکی از نامهای آفتاب عالم تاب است. رخشا بفتح اول و سکون ثانی و ثالث لفظ  
 کشیده بمعنی رخشان در حشند و تابان باشد و بضم اول نیز گفته اند رخشان بضم اول بروزن بهتان بمعنی رخشا است  
 که تابان در روشن باشد رخشا بهار کتابه از باد بهاری و ابر بهاری باشد رخشا خورشید و ماه کتابه  
 شعاع و پروتو آفتاب و ماه باشد رخ فروز بضم اول و کسر فاء و رای بی نقطه بود کشیده و برای نقطه در زود نام  
 روز هفتم از ماه مای ملکی باشد و بفتح اول دستینه را گویند که آنرا چهار تو سپهر سیما تا بیده باشد رخ کیره بفتح اول  
 و کسر کاف بروزن همشیره بمعنی آخر رخ فروز است که دستینه باشد که آنرا چهار تو مانند سیما تا بیده باشد رخمه بفتح اول  
 و میم و سکون ثانی مرغی است که آنرا در و در خوار گویند اگر سر کین او را در زیر زان آستان بخور کنند بچه بیند از و اگر پر او را در خانه بخورند  
 کتد جمیع جانوران کزنده بگریزند رخمه بفتح اول و نون و سکون ثانی را پی را گویند که در دیوار واقع شده باشد و سوراخ  
 هر چیزی را نیز گفته اند و بمعنی در بچه و شکاف و چاک و امثال آن هم آمده است و بضم اول کاغذ را گویند و بمعنی قرطاس خوانند  
 رخنه زود زبان کتابه از نطقون خلاق باشد رخمیدن بروزن رسیدن بمعنی نفس کشیدن باشد سبب برداشتن  
 و کشیدن بار در آن و مشقت دیگر رخمینه بروزن کمینه بمعنی رشنیده است که صمغ درخت صنوبر باشد و بفرنی را تیغ خوانند  
 و بعضی گویند را تیغ لقی است روی و بعضی دیگر گویند معرب رخمینه است

### بیان جهت در رای بی نقطه با دال ایجد شتمن بر شش لغت و کنایت

ر و بفتح اول و سکون ثانی یک و هشتاد و چهار و پهلوان و دوازده و چهار و شعاع باشد و با تشدید ثانی در عربی بمعنی مردود  
 و از نظر افتاده بود در وای کین کتابه از آستان بهمت و شب را نیز گویند رد کا بفتح اول و سکون ثانی و کاف  
 بالفت کشیده بلغت زود و باز بمعنی راست و درست باشد که در مقابل کج و دروغ است رد بچو باجم بروزن سکن  
 نام گرفت که پشمینه را خواب میکند و بفرنی از غده گویند و این معنی بجای حرف ثانی و او هم آمده است رود  
 بفتح اول و ثانی صفت درسته آدمی و حیوانات دیگر و هر چیزی که در یک راسته باشد بچو دندان دوکان و خانه و برج و امثال  
 آن و چو پی را نیز گویند که در زیر آن غلطکها راست گفتند و برگردن کا و بنزد و بر بالای غده که از گاه جدا شده باشد برگردانند

ردیف سر طان اشاره به برج است که یکی از دوازده برج فلکی است

### بیان شتم در رای بی نقطه با زای نقطه دار شتمن بر سیزده لغت

روزه بفتح اول و سکون ثانی درخت انکور باشد و بعربی کرم خوانند بفتح کاف و بمعنی انکور بهم آمده است و پرباغ را گویند و باغ  
 و باغ انکور را خصوصاً و مطلق رنگت را نیز گفته اند و بمعنی رنگت کنند و امر بر رنگت کردن بهم است و زهره را بل را نیز گویند و کبر  
 اول مخفف ریز باشد که از ریختن مشتق است و در عربی شالی را گویند که برینچ پوست دارد باشد چه رزانه برینچ کوب را گویند  
 رزبان بابای بجهت بلف کشیده بروزن یزدان باغبانرا گویند رزو بفتح اول و سکون ثانی و دال بجهت پر خوردن  
 خوار را گویند رزوه بفتح اول بروزن زروه بمعنی مانده و کوفته شده و آنزده راه باشد رزم بفتح اول و سکون  
 ثانی و میم بمعنی جنک و جدال باشد و همیشه و همیشه طعام بخت را نیز گویند و بفتح اول و ثانی یعنی رنگت میکنم چه رز بمعنی رنگ  
 بهم آمده است رزمگاه بروزن بزنگاه مکان جنک کردن و جنک گاه باشد رزمکه بروزن بزنگاه  
 مخفف رزمگاه است که جنک گاه باشد رزمگیر بروزن کرم سیر نام روز یا زده بهم باشد از ماههای مکی رزمه  
 بفتح اول و ثالث و سکون بوقچه رحمت را گویند و یک لنگ بار و اسباب و قماش را نیز گفته اند و بعضی گویند این لغت  
 عربی است و بکسر اول است رزم یوز باسیم ویای حطی بروزن مشاک ووز بمعنی جنکوی باشد چه یوز بمعنی  
 و تجس و جنک کردن بهم آمده است رزه بفتح اول و تخفیف ثانی بمعنی ربه است و آن طنائی باشد که هر دو سر آنرا  
 بجای بندند و جامه و لنگی و امثال آن بر آن اندازند و بعربی شریطه گویند و بزبان دیگر سازو خوانند و سکت انکور  
 نیز گفته اند که تباری عنب الثلب گویند و با تشدید ثانی در عربی حلقه که بر آستان در ضرب کنند و قتل را نیز گویند و بمعنی  
 بزن بهم است که بعربی ضرب خوانند رزیدن بروزن رسیدن بمعنی رنگت کردن باشد رزین بروزن این  
 بمعنی محکم و استوار و مضبوط باشد و در عربی بمعنی آرمیده و آرام گرفته و گرانمایه و چیزیکه بوزن گران و سنگین باشد

بیان هشتم در رای فی لفظه بارای فارسی مشتمل بر دو لعنت

رزو بفتح اول و سکون ثانی بروزن و جد بسیار خوار و حریص در همه چیز را گویند رزه بروزن ربه ریسمانی که بنایان  
 بر آستی آن دیوار سازند و آنرا رزه پنهانتر گویند و ریسمانی که هر دو سر آنرا بر جای بندند و بر آن روخت پوشیدنی و  
 آن اندازند و آنرا سازو گویند و عربان شریطه خوانند

بیان نهم در رای فی لفظه باسین فی لفظه مشتمل بر نسبت و یک لعنت و کنایت

رس بفتح اول و سکون ثانی بمعنی رسیدن و وار رسیدن باشد و بمعنی فاعل که وار سنده باشد و امر بر رسیدن بهم است

یعنی برین و وارث و طبا و کند و رسن را نیز گویند و طلا و نقره و مس و سیاه و سرب و آهن و هر چیز از فلزات که  
 آنرا کشته باشند و در میندی شیر و پر چیز و پر یک از فلزات کشته را رس میگویند و جمع آن رساین و نام رده خانه است  
 که با رس اشتها دارد و کلو بند زنا را نیز گفته اند و معنی منفذ و فساد کننده هم آمده است و شکم خواره و پر خور و حریص  
 در چیز خور و ترا نیز گویند و بحرانی اول خوانند و معنی حشر که اول و شکم خواره و حریص باشد بضم اول هم آمده است  
 و کلو بند را نیز گویند و محکم و سخت را هم گفته اند و بجز اول امر بر رسیدن او رشتن است یعنی برین و در عربی بفتح اول  
 و ثانی مشد و ساکن یعنی اصلاح و فساد کردن در میان مردم باشد و اینجا بطریق اضداد است و چیزی باشد از خبر و حکایت  
 و امثال آن و مقدمه و ابتدای تب و به رسیدن حرارت را نیز گویند و نام لوبی هم هست رسام باشد به  
 ثانی بروزن قسام نام همسگری است که تبدیل میکند آینه ساحت و نام قاشی که در خدمت بهرام کور میبود  
 رسانه بروزن بهانه حسرت و افسوس و تاسف را گویند رسینا بابای فارسی بروزن تخمینا بلغت زند و پارت  
 فصل پاییز را گویند رست بفتح اول بروزن است ماضی رسن است یعنی خلاص شد و نجات یافت و نزد محققین  
 بر کسی اطلاع کنند که از صراط خارج نشد یعنی رسنه باشد و از دوزخ قید به بهشت نجات پیوسته و معنی رسین و صفت  
 و ایوان هم هست و راسته و صفت کیشه را نیز گویند و بضم اول ماضی رسیدن باشد یعنی روئید و بر آمد و معنی محکم و مضبوط  
 هم آمده است و نوعی از خاک سخت باشد و مطلق خاک را نیز گفته اند و معنی شجاع و دلیر و حیره و غالب آمدن و مستولی  
 شدن هم هست رستاخیز با فای نقطه دار بروزن دستاویز قیامت را گویند که محشر باشد رستاو  
 بروزن بهفتاد محقق استاد است که معنی وظیفه و راتب و روزیانه باشد رستار بروزن دستار محقق  
 رستگار است که معنی خلاص و نجات باشد و نزد محققین صاحب دولتی است که زحارف و ذیوی و تعلقات صورت  
 و معنوی و اسیر حال او نباشد رستاک بروزن افلاک شاخ تا زه را گویند که هیچ درخت بر آید و باین  
 معنی با شین نقطه دار هم آمده است رستخیز بفتح اول و ثالث معنی رستاخیز است که قیامت باشد و بضم  
 اول معنی نوحیز باشد رستگار با کاف فارسی بروزن قند غایب معنی خلاص و نجات و فیروزگی یا بنده باشد  
 رسته بروزن دسته یعنی خلاص شده و نجات یافته باشد و مطلق صفت را نیز گویند اعم از انسان و حیوان و  
 و راسته هر چیز هم هست همچو راسته دندان و راسته بازار و خانهائی که در یک صف واقع شوند و معنی قاعده

وقانون وطرز روشنی و تیز و محققین شخصی است که در ظاهر و باطن گرفتاری و آلودگی نداشته باشد و بضم اول  
 بود شبیه بقوت و اثر ابهری کعب التزال خوانند و معنی روید و بهم آمده است رسته خاک کنایه از سایر موجودات  
 است رسته بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و ما و میم هر دو ساکن رستم زال را گویند رستی بضم اول بروزن  
 راحت و فراغت باشد و خیرکی و دلیری و شجاعت و غالب شدن و مستولی گردیدن را نیز گویند و معنی رزق و روز  
 و نان و حلا و ما حاضر خوردنی اندک هم هست و معنی محلی و استحکام نیز آمده است و بفتح اول یعنی خلاص و نجات یا فتنی  
 رسد بروزن حد یعنی سزاوار باشد و معنی رسیدن و غور کردن و متوجه شدن هم هست و حصه و درصدی را نیز  
 گویند که میان اصنامت و زنا یا شمت میشود و هر کس چیزی میرسد و درصد بصاد و معرب است رستم  
 بفتح اول بروزن خشم خد متکا ریزد و یک باشد همچو آبدار و جامه دار و امثال آن و معنی داغ و نشان هم هست و شیوه و عادت  
 و متعارف را نیز گفته اند رسمو بروزن بدخیز نور عسل را گویند و عبرتی عجیب خوانند رسی بروزن  
 خد متکا ر سقر شب و ترو یک را گویند همچو سفرچی و آبدار و شتر آبدار و ساقی و انا که سال بسال و ماه بماه و روز بر روز  
 کیند رسوا و بفتح اول و نون بروزن کم سواد بزبان زنده و پازند نیزه خطی باشد و عبرتی ریح خوانند رسپین  
 بروزن پسین معنی رسوا است که نیزه باشد بخت زنده و پازند

بیان یازدهم در رای بی نقطه باشین نقطه دار مشتمل بر برده لغت و کنایت

ریش بفتح اول و سکون ثانی نام روز یازدهم است از بر ماه شمس و درین روز سفر کردن و صحبت داشتن ممنوع است  
 و نام فرشته هم هست که عدل بدست اوست و مصالح روز ریش با و تحقق دارد و نوعی از جامه آبی پیشی کران بها باشد  
 و با خورا نیز گویند که آن ریش است تا ریح و مسافت میان دو دست را نیز گفته اند چون از هم باز کنند و محقق است  
 هم هست و آن از ریح تا سرانگشتان دست و کزو مقدار را نیز گویند و زمین شسته شسته را هم گفته اند و شمس از خرم است  
 و آن سیاه و بالیده میباشد و نام نوعی از انجیر هم هست و سیاه و زریق را نیز میگویند و با ثانی مشد و در عری باران  
 اندک و ریزه ریزه گویند و ریش آن جمع آن است و بضم اول گرد آیدن چشم باشد از روی قهر و غضب و خشم و تکبر  
 اول محقق ریش است که عبرتی لحنه گویند و محقق ریش جرح است هم هست رسا شده بفتح اول و ثانی لغت  
 کشیده و شین نقطه دار مفضوح قطره های کوچک باران ریزه باشد گویند عری هست رشت بفتح اول بروزن طشت

نام شحری است از ولایت کیلان که آنرا بیس گویند زمان دو دختر آن نجانبه تنهان را خوب می بافند و معنی خاک و کور و غبار  
 تیره و لجن و خاک کروب هم آمده است و کج را نیز گفته اند که بدان خانه سفید کنند و هر چیز برایتی گویند که از هم فروریزد و فرو پاشد و دیوار  
 نیز گفته اند که مشرف بر افتادن بود و بضم اول فروغ و روشناسی باشد و نام مروی بوده که میاگرد و بکسر اول معنی رشتن و ریختن  
 بود و سرشت و طینت را نیز گویند **رشتاک** با فو قانی بوزن افلاک شاخی که تازه از بیخ درخت برآمده و در است  
 رسه باشد **رشته** کبیر اول وقع فوقانی تار ابریشم و ریشمان و آنچه آنرا رشته باشند و نام مرضی است و آن چیزی  
 باشد که از اعضای مردم بسان تار ریشمان برمی آید و بیشتر در شجر لاجبم میرسد و نوعی از علو باشد و آشی و طلا  
 هم هست و بضم اول رنگ مشته و رنگ کرده را گویند **رشته** ریشمانی بود و نامی که آنرا دختر نابالغ رشته باشد  
 و جهت وقع شب امون بر آن خوانند و گوی حسد بر آن زنند و بر کزن سب دارندند **رشته** دراز کنایه از طول مدت  
 و فرصت دور و دراز باشد در کارها **رشته** ضحاک کنایه از باران است که بهری مطر گویند و طول مدت را نیز  
 گفته اند **رشته** مکنده کبیر نون و فتح کاف فارسی و سکون نون و کیر و وال بی نقطه مفتوح ریشمانی باشد  
 که بامه خواب همچو لحاف و تو شاک و امثال آنرا بدان دوزند **رشتی** بفتح اول بر وزن کشتی معنی خاکساری  
 باشد و شخصی را نیز گویند که لجن پاکت میکند و خاکستر و خاک کروب می برود و منسوب برشت را هم گفته اند و معنی دویم که خاک کروب  
 و خاک کروب بر باشد بجای فوقانی نون هم آمده است **رشتاک** بفتح اول و سکون ثانی و کاف معروف است  
 که غیرت و حسد باشد و بمعنی غیور و عجب و بکسر هم آمده است و کرا باشد که عربان صواب میگویند و بضم اول عترت و کرم  
 و کبیر اول چوکت و بیم و پز مردکی و تخم شمش را گویند و معنی راست ایستاده و شخصی ریش بزرگ و لچمانی هم آمده است  
**رشتکن** بفتح اول و کسر کاف و سکون ثانی و نون مستکر و صاحب عجب و غیور و حسود باشد **رشمیز** بر وزن شیشه  
 جانور است چوب خار که بهری ارضه گویند **رشن** بفتح اول و سکون ثانی و نون نام فرشته است و نام روز پروریم  
 از ماههای شمسی و معنی نشسته و کوه کوچک است و کزین و کزندی هم آمده است و در عربی ناخوانده بجزوسی و مهمانی رفتن باشد  
 و فرود بردن سکت سر خود را بدرون و بکیت و کاسه **رشتواو** بفتح اول و سکون ثانی و نون مفتوح و او با لحن  
 کشیده و بدال اجد زده نام کی از نوکران بهای دختر همین بود **رشتی** بر وزن شمشی خاک کروب و خاک کوبش را گویند  
**رشیده** بر وزن تمیده ریشته دستار را گویند که بعضی آنرا سبک کرده باشد **رشیته** بر وزن قوسیه صمغ درخت صنوبر



و مغرب آن راتنج باشد و بعضی گویند راتنج باین سنی عوی هست و بعضی گفته اند روشی است القدا علم  
 بیان و وارو هم در رای بی نقطه با صا و پی نقطه مشتمل بر سه لغت و کناست  
 رصد گاه بفتح اول و ثانی و سکون و ال و کاف فارسی بالف کشیده و بهار زده یعنی قدس گاه و نظر گاه و جائیکه شب  
 و روز نشسته نگاه کنند و حساب حرکات و درجات ثوابت و سیارات را ضبط نمایند و آنرا رصد خانه نیز گویند و کنایه از هر گاه  
 و محل بار داون پادشاهان باشد مردم را و با جگه را سینر گویند و آن جای باشد که مردم سوداگر را باج کنند و جائیکه اصناف  
 در عایا آنچه بنده یعنی حساب مال و اخراجات دیوانه ام فروغ سازند رصد گاه و میر کنایه از دنیا باشد رصد که خالی  
 کنایه از دنیا است و غالب و جسد آدمی را نیز گویند

بیان سیزدهم در رای بی نقطه با طای حقی مشتمل بر دو کناست  
 رطب نوش دادن کنایه از پیاله دادن بدون تمام و خوشحالی مدام باشد رطل گران کنایه از پیاله و پیانه بزرگ باشد  
 بیان چهاردهم در رای بی نقطه با غین نقطه وار مشتمل بر پنج لغت  
 ریح بضم اول و سکون ثانی آروغ را گویند و آن بادی است که با صد از راه کله بر می آید رعشت بفتح اول و سکون ثانی  
 و ثانی مثله کلنا راست و آن درخت اناری است که بغیر از کل ثری دیگر ندارد و بهترین آن کلنا فارسی باشد روزه  
 بروزن سبزه پود را گویند و آن نوعی از لباس است که از پشم گوسفند بافتند و بیشتر مردم بدخشان و بعضی از مردم کشمیر پوشند  
 رعوان با و و بالف کشیده چون زده و حرکت اول مجهول نام کو بی هست در مغرب نزدیک باوقیه رعشت  
 بروزن سعید بلغت سربانی دانه است در میان کسندم که آنرا بشیراوی هر گویند بفتح با و سکون را و بعضی گویند عوی هست

بیان پانزدهم در رای بی نقطه با فاست مشتمل بر شش لغت  
 رف بروزن صف سلوی که بر در خانهها بجهت نشستن سازند و برآمدگی باشد از دیوار درون خانهها بعد چهار انگشت  
 یا بیشتر که از بزمی زمین خانه چیزها بر آن گذارند و در عوی سینه آن برآمدگی دارد میگویند رفان بفتح اول بروزن  
 زبان شنج و شفاعت کننده باشد رفو بفتح اول و ثانی با و مجهول رسیده پیوندشال و جائیکه پاره و سوراخ دارد باشد  
 بزوحیکه معلوم نشود رفوشه باشین نقطه وار بروزن سبزه باری و مسخری و نظافت باشد و معنی بی برون و یافتن  
 و برچیدن هم هست و عصیان و کنه را نیز گفته اند رفه بفتح اول و ثانی پروین را گویند که آن شش ستاره کوچک باشد که

در کوهان لورا است و بفرنی شریا خوانند رفیده بفتح اول بر وزن رسیده گفته و گفته چند باشد که بر مثال کرد بالشی در هم  
دورند و خمیر نان را بر بالای آن کسترانیده بر تنور سبند

### بیان شانزدهم در رای فی نقطه با قاف مشتمل بر چهارده لغت و کنایت

رق بکسر اول و سکون ثانی پوست لاک پشت در رای است و بعضی دیگر گفته اند تام لاک پشت صحرا و باین معنی  
بفتح اول هم آمده است ر قاراق بفتح اول و ثانی در رای فی نقطه بالغ کشیده و با قاف زده صدای دست و پا  
ستوران باشد ر قاقش بضم اول و کسر قاف و سکون سین فی نقطه ملغبت یونانی جفت آفرید را گویند که نوعی از سوزن  
است و بعضی گویند خصیه الثعلب است الله اعلم رقص مبهله کنایه از راحت و استراحت کردن و از مبهله به مبهله غنچه  
باشد ر قعا با اول مضجع و سکون ثانی و حین فی نقطه بالغ کشیده معنی سرخس و کیلدارو باشد و آن چوبی است  
دوایی که در کنار دریای خزر یا بند کونیند عربی است ر قعه بفتح اول و ثالث هر کجا بی را گویند که جبر شکتین کنند  
همچو خاما قطعی و پنجبار و مبنومه و مانند آن عموماً یعنی ر قعا است که سرخس و کیلدارو باشد خصوصاً آن چینی است سرخس  
اگر آنرا بگویند و یک مثال از آن با دو بویه نیمه پشت بخورند آزار میرد که بسبب افتادن با پرواشتن چیزی سنگین  
بهر سیده باشد نافع است و بضم اول در عربی پلینه و پاره را گویند ر قعه پشت نیلگون کنایه از زمین است و بجا  
سین فی نقطه سین نقطه داره هم بنظر آمده است که ر قعه پشت نیلگو باشد ر قعه بلند نیلگون کنایه از آسمان است  
ر قعه عجمی یعنی ر قعه پشت نیلگون باشد که زمین است ر قعه کثوم گویند معانی که تهنیت پرستان باشند  
در روز اول از خجرو از آخر اسفندار ماه جشن میگرداند و درین مکتبها روز سه رفته مینوشته اند بجهت دفع مضرت هوا  
و بر سر دیوار خانه می چسبانیده اند و طرف صدر را عالی میگذاشته اند چون درین روز فریدون طلسمها فرمودی نوشتن  
بعضی واضح این ر قعه فرید و نر می دانند و این است که فارسیان بر آن ر قعه پیام ایرو و پیام بنوا فریدون می نویسند و  
اورالوح میدانند و عربان سلام علی نوح فی العالمین مینویسند و بزعم اهل هند روز پنجم اسفندار ماه باشد که درجه پنجم صحت است  
و در این روز ر قعه کثوم مینویسند بسبب آنکه میگویند در چشم صورت صورت حشرات وارد ر قون برود  
ر قون یعنی حنا باشد و آن برگی است که بگویند و بر دست دپانند و بضم اول هم آمده است ر قبان رازر کتا  
از عارفان و اصحاب مشاهده و گفته دارند که آن سرار روز باشد ر قبان سخت بام کنایه از بسیار است

رقیمه اول کنایه از عوش و کنایه از حرف الف باشد

بیان مفسد هم در رای بی نقطه با کاف تازی مشتمل بر یازده لغت

رک بیخ اول با خود از قهر و خشم همیشه است حرف زدن باشد و باین معنی بازای نقطه دارد نیز گفته اند و بعضی رسنه و صف کشیده هم آمده است و بلغت زنده و پازند یعنی تو باشد و بعربی است گویند رکاب بکسر اول بروزن تعاب پیاده باشد هشت پیلو و دراز و بعضی اسب سواری هم آمده است و در عربی معلقه مانند بر گویند از غلا و قهره و امثال آن که در دو طرف بدن اسب اویند و بوقت سواری بدجای پا در آن کنند رکابدار پیاده را گویند که همراه سوار بر او رود و در روزگار او را جلو و از خواستد و شخصی که بغلیک و پیاله نگاه میدارد رکابی بروزن حسانی پیاله و بغلیک و طبقه باشد و اسب جنیت و کتل را نیز گویند و ششیری که بر پیروی اسب بندند و آنرا زبرد رکابی خوانند رکاسه بضم اول بروزن خلاصه خار پستی که خارهای خود را چون تیر اندازد و آنرا الجری ابو علی گویند رکاشه باشین نقطه دارد بروزن و کسب رکاب است که خار پشت تیر انداز باشد رکابان بیخ اول بروزن زبان یعنی سخن گوینان با خود است همیشه از روی خشم و قهر و باین معنی بازای نقطه دارد هم آمده است رکبی بضم اول بروزن خطی در خالص باشد منسوب بشخصی و آن شخص کیمیاگر بوده و در کنایه با شیراز را نیز گویند رکوتا بیخ اول و ثانی بوادر سیده و فوغانی بالغ کشیده بر زبان زنده و پازند یعنی همیشه و صاحب عوش باشد رکوم بیخ اول بروزن سموم بلغت زنده و پازند یعنی شما باشد که خطاب با تعظیم و خطاب با جمع است و بعربی استم گویند رکیدن بروزن یکیدن یعنی خود بخود سخن گفتن از روی قهر و غضب

بیان بزرگ بسم در رای بی نقطه با کاف فارسی مشتمل بر سیزده لغت و کنایات

رک بیخ اول و سکون ثانی معروفست و با خود همیشه است از روی خشم و قهر سخن گفتن باشد و بعضی اصل و سبب هم آمده است رکال بضم اول بروزن معنی زغال است که بلشت باشد رکاب از گرفتن کنایه از گاهلی دستی کردن باشد در کاری رک بسمل خاریدن کنایه از کردن کار است که خود را سبب آن کار میکنند و در رک جان بکسر ثانی کنایه از شریان و جنل الورید باشد رک خوابیدن یعنی رک باز گرفتن است که کنایه از گاهلی دستی کردن در کاری باشد رک در تن بر خاستن کنایه از قهر و غضب و خشم و استیلا باشد رک بکسر اول و ضم ثانی و سکون و او مجهول که باس ولته و جازمه گفته سوده شده و از هم رفته باشد و چار سبب

کیت لخت را نیز گویند و بضم اول هم درست است رکوک بضم اول و با ثانی مجهول بر وزن سلوکات یعنی رکواست  
 که کرباس و جامه ولته گفته از هم رفته باشد رکوه بکسر اول و سکون ثانی و ظهور ثانی بود یعنی رکوست که گفته گویند  
 از هم رفته باشد و چار کیت لخت را نیز گویند رکوی با یای حقی بر وزن و معنی رکوه است که گفته ولته مستعمل و چار  
 کیت لخت باشد رکید بر وزن رسیدن باشد یعنی آهسته آهسته از روی تهر و غضب با خود سخن گفت و حر  
 زد رکیدن بر وزن رسیدن یعنی آهسته آهسته با خود از روی تهر و غضب سخن گفتن باشد

بیان نوزدهم در رای فی نقطه بامیم شتمل بر پانزده لغت

رم بفتح اول و سکون ثانی یعنی رسیدن و قدرت باشد و یعنی رمه و کله کوسفند و اسپ و غیره نیز آمده است در  
 اجتماع و جمعیت مردم هم اطلاق کرده اند و گوشت اندرون و بیرون و طائر را نیز گویند و نام دشتی و صحرا بی هم است و در  
 به تشدید ثانی یعنی کزختن و کزیز و چیزی خوردن و بصلاح آوردن چیزی باشد و بضم اول موی زمار آدمی باشد و گوشت در  
 و ما را نیز گفته اند و نام دشتی و بیابانی هم است و در عوی باشد و ثانی یعنی مرمت کردن خانه و صفا و بهایی که سنگته  
 و از هم ریخته باشد و بکسر اول محقق ریم است که چرک زخم و امثال آن باشد و در عوی بتشدید ثانی مال بسیار و  
 هر چیز و خاک را گویند که تراب باشد رما هم بفتح اول و رای قرشت بر وزن دماوم یعنی مقابل و کونا کون و پیوسته  
 و متعاقب و پی در پی باشد رماس بفتح اول بر وزن تماس مصطلکی را گویند و آن صمغی است و وای و آنرا رما  
 هم میگویند با فوقانی در حشر رمرک بفتح اول و رای فارسی بر وزن اندک یعنی لغزیدن است اعم از آنکه  
 صورتی باشد یا معنوی و یعنی گسار کردن و ازهای فرو افکندن و افتادن هم است و باین معنی بجای حرف کشف  
 نون هم نظر آمده است رمس بفتح اول بر وزن لمس خاک قبر و کور باشد رمش بفتح اول و کسر ثانی بر وزن  
 روش یعنی تبدیل است که از بدل کردن باشد و معنی رسیدن هم آمده است رمرطان باطای نقطه دار بر وزن  
 نام یکی از اصحاب عین مجوس بوده و با عطا و او نور مختار است و ظلمت موجب رماک بر وزن نمک  
 یعنی رمه است که کله کوسفند و الیغی اسپ غیره باشد رمکا بفتح اول و ثانی و کاف فارسی بالف کشیده و بلغت  
 زند و پازند اسپ ما و یا را گویند رمسکان بفتح اول بر وزن انبان موی زمار را گویند و بضم اول هم درست است  
 و باین معنی بارای نقطه دار هم آمده است رمن بفتح اول و ثانی بر وزن چمن طبعست دند و پازند معنی مجموع و همه باشد

چنانکه همسرگاه کونید من را دیدم یعنی همه را و مجموع را دیدیم رموت بضم اول بر وزن مسکوت بمعنی ایستادن باشد  
 رمون بفتح اول بر وزن زبون بیجا نرا کونید و آن نرمی باشد که پیش از کار کردن برود و چند روز برایترا کونید که در عوض مت  
 بشرط خوش کردن داده باشند چنانکه در حسرتزه و هندوانه بشرط کار در همه بفتح اول و ثانی بمعنی کله کوسفند و سیخ  
 اسپ باشد و سپاه و لشکر و جمعیت مردم را هم گفته اند و پروین را نیز کونید که بجزئی ثریا خوانند و در عرق با تشدید ثانی استخوان  
 پوشیده و پوشیده شدن چیزی باشد و بضم اول در عرق ز لیسان کنند و ز لیسان پوشیده را کونید و بمعنی همه و مجموع نیز گفته  
 در مینار با یای حطی بر وزن عوار شبان و کله با نرا کونید

بیان بیستم در رای فی لفظه بانون مشتمل بر سی و شش لغت و کنایت

رنب بضم اول و سکون ثانی دمای ایجاد سوی زمار را کونید رنبه بضم اول بر وزن ونبه بمعنی رنب است که ثوی  
 زمار باشد و بفتح اول هم گفته اند رنج بفتح اول و سکون ثانی و هم معروف است که بیماری و محنت و آزار باشد و بمعنی خشم  
 و قهر و غضب هم هست و رنگ و لون را نیز کونید رنجال بر وزن چکنال طعام و خوردنی را کونید رنج بار یک  
 بجهت جیم کنایه از مرض و ق باشد رنج بر وزن نجه بمعنی ازده و رحمت و بیماری باشد و از روی ناز و تضرع خوانند را نیز کونید  
 رند بفتح اول و سکون ثانی و دال ایجاد بمعنی حرف و سخن باشد و تراشه را کونید که از چوب جدا شود و دست افزاری که در در  
 کران بدان چوب و تخته تراشند و امر بر بیدن هم هست یعنی بر بند و چوب تراش و تراشند را نیز گفته اند و بمعنی خوشبو و خوشکام  
 هم آمده است و بمعنی کرد و غبار باشد چه خاک رند کرد ویرا کونید که از روی خاک بر خیزد و مورد را نیز گفته اند که بجزئی است  
 خوانند و بعضی کونید رند در حنت غار است و آن درختی باشد بزرگ و برکت آن بزرگتر از برکت بید میشود و آنرا یونانی  
 ذاتی خوانند و در بون در وید نیز هم میگویند و هر چیز زحمت را نیز کونید همچو ماز و پیله و پوست انار و امثال آن و کبیر  
 اول مردم محیل و زیرک و بیباک و مکر و لا ابالی و بی قید باشد و ایشانرا ازین جهت رند خوانند که مکر اهل قند  
 و صلاح اند و شخصیکه ظاهر خود را در غلامت دارد و باطنش سلامت باشد رند افریس با همزه و فا و را  
 فرشت و یای حطی و سین معض بر وزن اسپا نیز بلفظ فرنگ بمعنی پادشاه پادشاهان باشد که کنایه از پرورد  
 و کار است و علم پادشاهی هم هست کونید در جزیره از جزایر او درختی است که بار آن درخت مرغ است و دیگر حیوانات  
 هم هست رندان خاک نیز کنایه از باریک بیان و دقیق نظران و کسانی که دقیقه از وقایع تحقیقات را در

گذارند رند و مسل دریده . گنایه از کسی است که قدم از جاوه شمریت بیرون نهد باشد رندش کجبر باشد  
 بر وزن بخش ریزنایی که از تراشیدن چوب و مس و سنج و امثال آن بریزد رندک کجبر اول تصخیر رند است  
 که مجمل وزیرک باشد و معنی غلام کج و کودکت هم آمده است رنده بفتح اول بر وزن خنده افزاری باشد که در دو کورا  
 چوب و تخم را بان هموار کنند و بزرگت و عظیم را نیز گویند و باین معنی بازاری لفظه دار هم آمده است و نام گیاهی است  
 بهاری که اکثر چرندگان خصوصاً کوسفه پیرین آن فریب کرده و نوعی از جرم باشد سیاه رنگت رندیدن بر وزن خندیدن  
 معنی تراشیدن باشد و معنی رسیدن هم هست و بمعنی حرامیدن بنا بر تخریر گفته اند رند رند بفتح اول و سنگون لون  
 و فای معنی بهراج است که میدمشک باشد طبعت بربری و بعضی گویند عربی است رندک بر وزن سنگت چند  
 معنی دارد ۱ معروف است که بعرابی لون خوانند ۲ حصه و قسمت و ضبط بود ۳ عیب و عار را گویند ۴ محنت و آزار  
 و ریج باشد ۵ زور و قوت و توانایی ۶ روح و جان را گویند ۷ شتری قوی که از بهر نتاج گاو بدارند ۸ مال و زر و سپاه  
 گویند ۹ نفع و فایده باشد ۱۰ زنده که در ایشان پوشند ۱۱ طرز و روش و سیرت و قاعده و قانون باشد ۱۲  
 مثل و مانند و نظیر و شبهه را گویند ۱۳ بجز و بزرگویی و کادوشتی ۱۴ مکر و حیل و دغاها ۱۵ رستن و روئیدن باشد چه خود رندک  
 معنی خود رو و روئیدن معنی روئیدن بود ۱۶ خوبی و لطافت ۱۷ خوشی و خوشحالی و تندستی ۱۸ خجالت و شرمندگی  
 ۱۹ جان را گویند و بعرابی دم خوانند ۲۰ رواج و رونق کار ۲۱ مایه اندک و قلیل ۲۲ زرد سیم زردی ۲۳ قمار و حاصل  
 قمار ۲۴ خداوند و دانی و صاحب ۲۵ بد را گویند که بغض خوب است ۲۶ شخصی اهل را گویند ۲۷ گنایه از آنکه حبه  
 باشد چنانکه کسی از کسی طبع و توقعی دارد گویند رندی بر وزناری یعنی افند و جبری میفروانی کرد ۲۸ خال و لفظه سیاه  
 که بر جایی گذارند ۲۹ شیرین کاری یعنی مصدق فعل خوب شدن ۳۰ جلاجل و ایره ۳۱ خشم و خجالت آمیخته  
 ۳۲ شرم و حیاء ۳۳ نارسایی و خجاست رندک از او آن گنایه از طرز و روش و سیرت جوان مردان باشد  
 رندک آور بر وزن جنک آور کسی را گویند که هر دم خود را شیوه و رنگی بر آورد و فریب دهند و مجمل را نیز گفته اند  
 رندک آورون گنایه از خجل شدن و زود ساختن باشد و خشم و قهر با خجالت آمیخته را نیز گویند رندک بر آورد  
 بمعنی خجل شدن و خشم و قهر با خجالت آمیخته باشد رندک برکان کجبر ثالث نام سنگی است بسیار نرم که شیشه  
 آنرا بجهت شیشه سفید کردن بکار برند و آنر سنگت برکان هم گویند رندک سبت گنایه از رندک بر قرار و بی تغییر باشد

رنک ربيع بجز ثالث کنایه از رواج در وقت بهار باشد رنک رز کلکون کنایه از شراب فروش است بجز  
 خار گویند رنکر و تا بجز اول و سکون ثانی و فتح ثالث در ای پی نقطه باور سیده و فوفانی بالف کشیده بزبان  
 زنده و پازند فیل بزرگ را گویند و آن جانور نیست معروف در هندوستان و باین معنی بازاری نقطه دار هم خط آمده است  
 رنک روش بفتح اول و ضم رابع بروزن و سه روش مخفف رنک فروش است که بریشم فروش و بریشم کر  
 و رنک رز باشد و مجمل و مکار را نیز گویند رنک فروش کنایه از مکار و مجمل و فریب دهنده باشد  
 و رنک رز و بریشم فروش را نیز گفته اند رنک لکا سکون ثالث و ضم لام و کاف بالف کشیده  
 رنک لاک باشد و بدان چیز رنک گفته رنک و بوی کنایه از نشان و شوکت و کوفه و استعدا و تمام  
 باشد رنک هوا بجز ثالث کنایه از تاریکی و تیرگی هوا باشد رنکین بروزن لنگیدن روشن کردن و رستن  
 گیاه باشد رنکینا بانون بالف کشیده شقرنک باشد و آن میوه است شبیه لستقالو رنکینان بروزن  
 کشتبان یعنی رنکینا است که شقرنک باشد رنکین کمان بفتح کاف و س قرخر گویند رنود بفتح اول  
 و واو بروزن سرد یعنی غیبت است که در مقابل حضور باشد رنوس بروزن فلوس نام سنی است گویند هر که  
 خاکی از آن سنگ در انگشت کند غم و اندوه و حسرت بر او نرسد

بیان معنی و یکم در ای پی نقطه با واو مشتمل بر یکصد و پنجاه و هفت لغت و کنایت

رو بفتح اول و سکون ثانی یعنی رفتن و امر بر رفتن باشد یعنی برو و معنی او از جزین هم آمده است و ضم اول معروف است  
 که عبرتی و چه خوانند و سبب و جهت و باعث را نیز گویند و معنی ریاد و ساختنی باشد و نما و امید را هم گفته اند و معنی  
 پیدا کردن و تقصیر و تجسس نمودن هم هست روا بروزن هوا یعنی جایز و جاری و رواج و روان باشد و معنی حصول  
 کار هم هست همچون کام روا و ضم اول در عوی و یزار و خوبی منظر باشد و بجز اول هم در عوی میراب شدن را گویند  
 و ریسما نیز بدان بار بیشتر بنند روا و بفتح اول بروزن سواوزمان نسبت و بلند و پشته پشته پراک و عطف  
 باشد و کنایه نامی رود خانه را گویند که سبز و چشم بود و آب تیره رنک را نیز گفته اند و ضم اول هم آمده است  
 روا و بفتح اول بروزن عارضه مکار محبوبان و رندانین را گویند و باین معنی بازاری نقطه دار هم آمده است  
 روان بروزن نماز یعنی روا است که خدمتکار رندانین باشد روا س باسین پی نقطه بروزن

پلاس رستنی باشد و آن بیشتر در آبهای استاده روید و بعرنی حیرت آلوده و کرفس آلوده خوانند رواق  
 کبیر اول بر وزن عواق پیشگاه خانه را گویند و ایوانیکه در مرتبه دویم ساخته باشد رواق بی ستون کنایه  
 از آسمان است روان بفتح اول و ثانی بالفت کشیده و بنون زده یعنی راه رفتن باشد و معنی فی الحال و زود هم  
 بست و مانع و مجاری را نیز گویند و معنی جان و نفس ناطقه و روح باشد و معنی محل جان که دل باشد بهم گفته اند و  
 بعضی گویند که مراد از روان نفس ناطقه است و از جان روح حیوانی روانان جمع روان است که نفس  
 باشد چه روان معنی نفس است روان آورد بفتح و او سکون را و دال بی نقطه حکیم و مجرود و انا و صاحب  
 عقل را گویند روان بخش نام فرشته است که علم و دانش با اوست و بعرنی او را روح القدس خوانند  
 روان بد بضم بای ایچد و سکون دال بی نقطه معنی نفس کل باشد روان خواه بانمای نقطه دار و او  
 معذوله بر وزن شبا کناه اهل در پوزه و کلاه کدایی گفته باشد روان کرد کبیر کاف و سکون را و او را  
 بی نقطه معنی ملکوت باشد چنانکه کی آبا و معنی جبروت است روانه بر وزن کجاوه رباب را گویند  
 و آن سارلیست مشهور و معنی ترکیبی آن آواز خرن بر آورنده است چه روانه خرن و آوه بر آورنده صدا و نوا  
 باشد روانچی بر وزن هوایی معنی مجازی باشد که در مقابل حقیقی است و رواج و رونق داشتن را نیز گویند  
 روبا یا بجز اول و بای ایچد بالفت کشیده و معنی روبا ترک است که بعرنی عنب الثلب خوانند در حشمتان  
 روبا ترک است بجز نای فرشت و فتح بای ایچد و سکون کاف سکت المکر را گویند چه ترک است معنی المکر  
 باشد و بعرنی عنب الثلب و حب القفا خوانند بفتح فا روبا ترک بای ای مکر و خارش است بزرگ تر از  
 باشد روبا زرد کبیر تا کنایه از آفتاب عالم تاب است روبا سی که رونا کنایه از طر و حیا و پند  
 باشد رو بند بر وزن موبند تقابرا گویند رو پوش باباقی فارسی برقع و پرده باشد و طمع و مطلق  
 را نیز گویند و کنایه از هر چیزی که ظاهر و باطن آن بیک نوع باشد و امر باین معنی و فاعل هم هست رو بیان  
 کبیر ثالث بر وزن در میان معنی از بیان است که طبع آنی باشد و بعرنی جواد البحر خوانند چون از ابا خود سها  
 بگویند و بر نام ضناد کنند حسب القبح را بیرون آورد روح باجم بر وزن و معنی روز است که بعرنی سهار خوانند  
 و هندی بنام کاور گویند که کاور گوئی باشد روح ناطقه اول و سکون ثانی و حای حلی نام سبزه است از پر و نای سبزه



و در عین نفس ناطقه را گویند روح مکرّم کبر عالی حقی کنایه از جبرئیل علیه السلام است روح بضم اول و سکون  
ثانی و عای نقطه دار کیاچی است بلند و از برکت و بار خالی و در میان آب می رود و از آن حیصیری بافتد و در حراسان انگور  
و خرمه بدان اونکت کنند روح چکاد باجم فارسی و کاف بر وزن کور سواد کسی را گویند که میان سر او مو  
نذاشته باشد و او را آدم سر و بعربی اصلح خوانند و با صا و عین فی نقطه گویند این لغت پہلوی است و مرکب است  
از روح و چکاد یعنی تارک سر سواد چه روح گیاہ بلند ساده فی برکت و بار است و چکاد بالای پیشانی که نزدیک  
تبارک سر باشد رود بضم اول و سکون ثانی مجهول و دال اجد هر دو خانه عظیم و سیال را گویند عمو نامور و  
خانه امور خصوصاً و مرتد را نیز گویند و نام سازی است که نوازند و بمعنی روده کوسفند و غیره باشد و زه کجان طلا  
و تازی که بر روی ساز ناکشند و مرغ و کوسفند که پر و موی او را تمام کرده باشد و بروغن بریان کرده باشند  
رودابه بر وزن نوشابه نام دختر مهربان کابلی است که زال او را خواست و رستم از او تولد یافت و نام قلعه است  
که رود آب در آن توطن داشته رود آورد بفتح واد و سکون را و دال هر دو فی نقطه نام رود خانه است و در  
مویب الغضلابجذف دال آخر نوشته اند رود آبیو بضم و سکون و او نام رود خانه است رود بار باهای اجد  
بر وزن کوهسار نام بلوکی است و شهری است مابین کیلان و قزوین و بمعنی جد اول آب و رود خانهای بزرگ و  
جایگه در آن رود خانهای بسیار جاری باشد رود رهم سکون ثالث و فتح زای فارسی و سکون میم نام  
رود خانه است مشهور رود ساز با سین فی نقطه بالف کشیده و برای نقطه دارد و مطرب و سازنده را  
گویند رودک با ثانی مجهول بر وزن خوبک و شق را گویند و آن جانور است که از پوستش پوستین سازند  
گویند هر چند او را بیشتر زنده تر شود و پوستش بغیس گردد رود کان بفتح ثالث و کاف فارسی بالف  
کشیده و بیون زوه جمع روده است رود کانی بر وزن کوزدانی بمعنی رود کان است که جمع روده باشد  
و بمعنی معسر و روده بهم گفته اند رود لاج بالام بالف کشیده و بجای نقطه دارد و جایگه در آن رود خانه  
و چشمه و زتاب بسیار باشد رودن بر وزن سوزن رویناس باشد و آن کیاچی است که چیزی تا بدان رنگ گویند  
رود نک با دال اجد بر وزن هوشنگ بمعنی رودن است که رویناس باشد روده بر وزن سوده معروف است  
که امعای کوسفند و غیره باشد و باین معنی یا بره را نیز گویند که پر و موی او را پاک کرده بروغن بریان کرده باشند

و آنرا روده کرده هم میگویند و بعرنی سمیط خوانند روز منا بضم اول و سکون ثانی مجهول و رای قرشته و فتح میروون با  
 کشیده و لغت زند و پازند یعنی انار است که بعرنی زبان خوانند روز معروفست و بعرنی بنهار و یوم گویند و معنی آفتاب هم  
 هست چنانکه گویند روز برآمد مراد آن باشد که آفتاب برآمد و گنایه از ظاهرا آشکارا و روشن باشد و معنی روز کار هم  
 که گنایه از فرصت باشد چنانکه گویند امروز روز فلابی است یعنی روز کار فلابی است و فرصت از دست روز فلان  
 با پهنه و قاف بر وزن چوبک زن تب یکروز در میانرا گویند یعنی تبی که یکروز آید و یکروز نیاید و آن تب را بعرنی  
 عن خوانند کبیرین نقطه وار روز امید و بیم گنایه از روز قیامت است روز بازار رونق  
 و بار و گرمی بازار باشد و هر روز بر اینتر گویند که در یکجا مردم حسرت و فروخت کنند و گنایه از روز قیامت هم هست  
 روز بازخواست معنی آخر روز بازار است که گنایه از روز قیامت باشد روز بان ابای ابجد با ف  
 کشیده و بنون زده کسی را گویند که بر درگاه پادشاه و سلاطین و بزرگان نشینند و او را در این زمان در بان خوانند و روز بان  
 جمع است که در بان باشد و سرهنگ و چاوش و نگاهبان و شفیع را گویند و معنی جدا هم آمده است روز  
 بفتح بای فارسی معنی روشن باری است که مرد راست و درست پی غل و عیش و صاف و پاک باشد روز جاک  
 کبیر ثالث و فتح جیم و سکون کاف روز پانزدهم شعبان است که روز برات باشد و شب این روز را شب جاک  
 و شب برات گویند روز حسب بضم حای نقطه وار و سکون سین بی نقطه و بای ابجد گنایه از کابل و خافل و ست  
 بودن در کار باشد روز حسب شیخ گنایه از عابد و زاهد ریایی باشد و در روز اسوزن و شهر را نیز گویند  
 روز خوش کبیر ثالث گنایه از ایام جوانی است روز خون بسکون ثالث تاحت بدون در روز  
 باشد بر غنیم چنانکه ایشان پی خبر و خافل باشند و تاحت بدون در شب را بشون گویند روز وار  
 با دال ابجد بر وزن هوشیار خدمتکار و بنده کارا گویند روز ورنک کبیر ثالث گنایه از روز قیامت باشد  
 روز رخ بسکون ثالث روشنی و شفافی و سرخی رو بر گویند و گنایه از سرخروی هم هست روز سیاه  
 در روز سه کبیر ثالث گنایه از روز بد و روز نام در و نخس و آزار و تشویش باشد روز شایخ کبیر ثالث  
 و غا و رای بی نقطه بالف کشیده و سجای نقطه وار و گنایه از بعد طلوع صبح است که نزدیک طلوع آفتاب باشد  
 روز کار با کاف فارسی بالف کشیده معروف است که زمانه ناپایدار باشد و مدت و فرصت را نیز گویند

و امانه بگیری و کسی وزمانی کند که آن چیز آن کس در آن بوده باشد هیچ روزگار جوانی در روزگار پیر و امثال آن  
و با کاف تازی و زجبت را گویند روزگار بدون کنایه از عمر و اوقات ضایع کردن باشد روزگار در کاف  
کنایه از پی دولتان و پی ماصلان باشد روزگرو سکون ثالث و کاف فارسی مستخرج بر او اول بی نقطه ز  
کلی از نامهای آفتاب عالم تاب است روزگوشش بجزر ثالث کنایه از روزجبت و جدال باشد  
روز مظالم یعنی روز درنگ است که کنایه از روز قیامت باشد روزمه با میم بر وزن نوزده یعنی تاریخ است  
و آن حساب بخا بداشتن سال و ماه و روز باشد روزنک و نام بجزر ثالث یعنی روزگوشش است که کنایه  
از روزجبت و جدال و قتال و کینه خواستن باشد در روز غنا و ساز و محبت را نیز روزنک و نام میگویند  
روزنک و نبرد یعنی اول روزنک و نام است که روزجبت و گوشش باشد روزنه بفتح اول و ثالث و نون و سکون  
ثانی معروفست که سطلن سوراخ و منفذ باشد روز هر مرزو بجزر ثالث و ختم با و میم و سکون را از او اول بی نقطه است  
روزه مریم کنایه از خاموشی و سکوت باشد و کنایه از مرگ و موت هم است روزی افزای نام ماه چهارم  
باشد از ماههای مکی یزدجردی روس با ثانی مجهول بر وزن لوس نام ولایتی است در جانب شمال و میزوبها  
هم آمده است و خرامیدن و سفت گرفتن و گذشتن را نیز گفته اند روسا ختن کنایه از شرمند شدن و خجالت کشیدن  
باشد روس انگروه بضم کاف فارسی رو باه ترکیب است که سکت انکور باشد چه روس یعنی رو باه و انکور  
و انکور را گویند و بعرنی عنب الثعلب خوانند روسی بابای فارسی بر وزن دوستی زن فاحشه و بدگلدان  
گویند روستا و روستای با ثانی مجهول و فوقانی بالغ کشیده ده را گویند که در مقابل شهر است و پاشند  
ده یعنی ده بقا را هم گفته اند که روستایی باشد و معرب آن رستاق است و جمع مردمان را نیز گویند خواه بجهت  
تماشا باشد و خواه بجهت کاری و معنی دیگر روستم معروف است که در سوزال باشد روسخج بفتح ثالث  
و سکون خای لفظه داره فوقانی مضبوط بچیم زود و معرب روسخته است که راحت باشد و آن مس سوخته است و بعرنی کاس  
محرلی گویند بهترین آن محضری بود گرم است در دویم روسی بر وزن طوسی منسوب به ولایت روس باشد و نام  
پهلوانی است تورانی و نوعی از پارچه هم است منسوب به روس و پاله شتر را نیز گویند روشش بفتح اول  
و کسر ثانی و سکون شین لفظه در معنی راه رفتن و سفت گرفتن و در گذشتن و خرامیدن باشد و طرز و عادت و قاعده

و تا نون بهشت و مانند را نیز گویند و حیابان و داد و میان باغ را هم گفته اند و چون از آن زمان به بعد در لغت و سخن  
که از روشنائی است چنانکه گویند چشم شماروشن و امر برین معنی هم بهشت یعنی روشن کن و تند خوی و در لغت دیگر گفته اند  
روشنائی باثانی مجهول بوزن جوشان یعنی روشن است که از روشنائی و فروغ باشد روشنش  
بضم اول بر وزن کونن یعنی روشنائی و فروغ باشد و کنایه از ظاهری و معلوم برین هم است روشناس  
کنایه از شخصی مشهور و معروف و آشنای همه کس و بعضی گویند ترجمه و وجه است روشناسان کنایه از  
ستارگان و مردمان مشهور و معروف باشد روشنان فلک کنایه از ستارگان باشد روشنائی  
معروف است که در مقابل تاریکی باشد و نام جوهر است که از امر قشیشا گویند و بجزئی حجر النور خوانند و در وادو مانعی چشم  
بکار برند گویند اگر بر کردن اطفال بندند هیچ چیز نرسد روشنش چراغ کبر جسم فارسی نام نوعی است از سستی  
روشندان باثانی مجهول منفذ و سوراخی را گویند که در خانه حاجت روشنائی بگذارند و تا بدان را نیز گویند و بعضی رو  
دان هم است که چراغدان باشد روشنش قیاس کبر قاف کنایه از مردم صاحب فراست باشد روشنشک  
بضم اول در سکون ثانی و فتح ثالث و نون و کاف ساکن نام دختر داراست که سکن در موجب وصیت دارا اورا <sup>تعقد</sup>  
کنج خود را آورد و نام دارویی است مانند کجای خشک شده و در دکن مشعلی را روشنشک میگویند  
روضه باغ رقیع کنایه از ریاض بهشت است روضه ترکیب کنایه از قالب مردم است که جسد  
آومی باشد روضه دوزخ بار کنایه از شمشیر آید باشد روضه فیروزه رنگ کنایه از آسمان است  
روغ بضم اول در سکون ثانی و عین نقطه دار محقق آروغ است دان بادی باشد که از راه کله بر می آید و بهشت اول  
در عین حیله رو باه و حیل کردن کسی و پنهان بسوی چیزی رفتن و مسایل کردن و گریختن را گویند و بعضی گویند که گفته اند  
روغن بفتح اول بر وزن کوزن معروف است و آنرا روغ گویند و کاه و آتش آن میگیرند و نوعی دیگر هم  
که از جو باست میگیرند و وجه تشبیه آن روان شده عین است و عین سناکت و عیناری باشد روغن اسب بر وزن  
و معنی رویناس است و آن گیاهی باشد که چیزها بدان رنگش کنند روغن پرنایت ریختن کنایه از ناکامی  
فرمودن مردم بجا حاصل و مهمل و ضایع باشد روغن خود کسرون کنایه است از مذموب و دین خود روغن  
کسرون و ضم غای نقطه دار روغن کبچرا گویند که روغن شیر کبچت باشد سموم را مفعول است روغن رفته کنایه از

از کسی است که از عمر و دولت سیر شده باشد روغن زبان بسکون فون دفع زای نقطه دار کنایه از نرم گشتار  
و چای پوس و قینالی و فریب و پنده باشد روغن مصری روغن بلبلانرا گویند روغن مغز کنایه از عقل  
و تدبیر باشد روغنی بفتح اول و عین نقطه دار نامی باشد که حمیر آنرا بار روغن سرشته باشد و عصاره روغن کرمانیز گویند  
روغنیست با عین نقطه دار و لون بر وزن هر شینه نامی را گویند که حمیر آنرا پس کرده در روغن بریزند و بعضی گویند نام گرمی است  
که بر آن روغن ریخته و دیگری را بر بالای آن گذارند و پشمین تا چندانکه باشد روف با فایز زبان سفیدی فرستند  
بند قطونا را گویند و آن تخمی است معروف روغن بضم اول و کسره فاد سکون سین نام حکمی است یونانی روگانه  
با کاف فارسی کنایه از دیباچه کتاب است و دست بالای جامه را نیز گویند و پیشواهی قوم و پیشواهی سیت را هم گفته اند  
روکش بفتح اول و کاف بر وزن هموش معنی دوسه باشد که دنیا و عالم است و بضم اول هر چیز که ظاهر آن همچو  
باطنش نباشد روم بضم اول و ثانی مجهول بر وزن موم موی زمار باشد و باثانی معروف مکی است مشهور بحدود  
شام و مغرب روم هم است یعنی رومی من و مستح اول نام درختی است که مقل می ثمر است و بعضی گویند صمغ آن  
درخت است روملوس بالام و سین بی نقطه بر وزن خود سوز نام شهر است از فرنگ بنام باثانی آن که سپهر  
نمود باشد و او نمود را در زمان حکومت خود خادم ساخته بود و آنست تا سبل او را فرمود بر پند و نژاد او که بخت او  
بعد از کربین نمود آن شهر را بنا کرد رومنا بضم اول و ثانی مجهول دفع میم و یون بالغ کشیده ملجبت رند و پازند  
انار را گویند و بجزی رمان خوانند رومه بضم اول و مستح میم موی اندام را گویند و موی زمار را نیز گفته اند  
رومی بچکان کنایه از اشک چشم است رومی خوی کسی را گویند که دورنگت و متلون مزاج باشد و بهر که رسد  
برنگت و خوی او شود رومی زن رعنا کنایه از آفتاب عالم تاب است روینا بر وزن بو سینا یعنی زرد  
است که از پاک کردن و زودن باشد رومی و رنگی کنایه از روز و شب است رومی و پندی بمعنی رومی و رنگی  
که کنایه از روز و شب و لیل و نهار باشد رومیه بضم اول بر وزن پوسینه نام شهر است که نوشیروان بر کنار دریای روم  
به نمونه انطاکیه بنا کرده بود و گویند از آن شهر تا قسطنطنیه یکسال راه است روم بفتح اول بر وزن همین امتحان و از آن  
گویند و بضم اول و ثانی معروف بر وزن نون بمعنی سبب و باعث باشد چنانکه گویند روم آن یعنی سبب آن و باعث آن  
و باثانی مجهول نام قصبه است در هندوستان که مولد ابو الفرج بوده رومانس بضم اول و ثانی مجهول و ثالث با

کشیده و بسین بی نقطه زده کیا بی است معروف که بدان جانم و ابر ششم رنگت کنند و بگری فوه و غوق الحمر حوش  
 رو بچ بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم روده و امعای کوسفند را گویند که با کوشش و برنج و مصالح پر کرده باشند  
 و بگری عصب بخوانند و بگری اول هم گفته اند که بروزن شکنج باشد رو بچو بفتح اول و ضم جیم بروزن سمن بوگری باشد  
 چوب خوار و بگری ارضه گویندش روندگان عالم کنایه از سبزه سبزه باشد که زحل اکثری و برنج و آفتاب  
 و زهره و عطارد و ماه است رونما و روی ناکنایه از پدید و تخفایت که در وقت دیدن رو غوس بند رو ه  
 بروزن گوید نام کو بی است در توابع کابل و معنی سیرت نیکت و پارسای بی هم هست در رو بهمان مرکب این است  
 رهنده بفتح ثالث بروزن جوینده گشت و ذراعست پر زور و پالیده را گویند رو بینی بضم اول و سکون ثانی  
 و کسر ثالث و نون تحتانی رسیده آهن و فولاد جو سردار باشد و آنچه از آن سازند رو پینیا با ثانی مجهول بروزن  
 پوینیا یعنی رو بینی است که آهن و فولاد جو سردار باشد و آنچه از آن سازند رو بینی گویند نه رو پینیا بی و شمشیر جوهر  
 قیمتی را نیز گفته اند و رو پینیا بدو بای حلی هم گفته آمده است رو بینی بضم اول و سکون ثانی مجهول و ثالث و ثانی  
 پر در تحتانی رسیده یعنی رو پینیا است که آهن و فولاد جو سردار باشد و آنچه از آن سازند رو بینی بضم اول  
 و سکون ثانی و تحتانی یعنی رو در خسار است که بگری و به گویند و معنی ریا و ساختگی و امید و تحقق و نجس نمودن و پیدا کردن  
 و سبب و باعث هم آمده است و با ثانی مجهول یکی از فلزات باشد و آن مس با قلعی گداخته است رو یا پر در  
 گو یا یعنی روینده باشد یعنی هر چه که از زمین روید و در عربی خواب دیدن را گویند رو بینی بضم اول و سکون ثانی  
 آنرا نقاب گویند رو بینی پوشش یعنی رو پوشش است که برقع و پرده و طبع و مطلقا باشد و کنایه از کسی و چیزی که  
 ظاهر و باطنش یکی باشد رو بینی خاندان بکسر ثالث کنایه از بهترین و اشرف و دو مان و خاندان باشد  
 رو بینی دل نمودن کنایه از مرد می و گرمی و احسان کردن باشد رو بینی دیدن کنایه از طرف گیری و با  
 واری کردن باشد رو بینی بفتح اول بروزن میتر معنی ظن است چنانکه اگر گویند رو بینی غالب چنین است مراد آن باشد  
 که ظن غالب چنین است رویشند بفتح اول و شین نقطه دار بروزن علی بند بلغت زنده و پازند سپهر را گویند  
 که بگری جبهه گویند و در جای دیگر سرد گفته اند که بگری رو بینی گویند القاطم روین با ثانی مجهول بروزن سرد  
 رو ناس باشد که چیزی بدان رنگت کنند رو ناس با ثانی مجهول یعنی روین است که رو ناس باشد رو ناس

کنایه از اشرف خلایق و پیمبران باشد و مستبر و آرام را نیز گفته اند **رو نیک** بروزن جوشنک یعنی روشن است  
 که چیزی بدان رنگ گشته روی نمودن کنایه از حاصل شدن و در خاطر گذشتن و راه نمودن باشد **رو بین** یا **شرف**  
 مجهول و یای حقی بروزن روین نام پہلوانی بوده ایرانی که دانا و طوس و پسر شینک بوده و نام پسر او سیاسیم است  
 که در جنگ دوازده رخ بردست بیزن پسر کوشته شده و نام پسر بیزن و سیه که او نیز بدست بیزن گشته گشت و نام  
 ولایتی هم هست و هر چیز را نیز گویند که از روی ساخته باشند **رو بین** لقب اسفندیار است و او را **اسفندیار**  
**رو بین** نیز میگویند و کنایه از معزول هم هست چه **رو بین** تی معزول را گویند و معده را نیز گفته اند **رو بین** خم هم  
 خای لفظه دار کوس و نامه و نقاره بزرگ را گویند **رو بین** در کجس و ال اسجد قلعه است از ولایت توران گویند  
 از جاسپ والی انجا دختران گشتا سب را گرفته در آن قلعه محبوس داشت و اسفندیار از راه بهت روان رفته آن قلعه را  
 گرفت و از جاسپ را گشته خواهران خود را خلاص کرد و کوس **رو بین** را نیز **رو بین** خوانند **رو بین** یعنی نون بران  
**رو بین** است که لقب اسفندیار و کنایه از معده باشد **رو بین** خم یعنی نون یعنی **رو بین** خم است که کوس  
 و نقاره بزرگ باشد **رو بین** در یعنی **رو بین** در است که نام قلعه باشد از توران

**بیان نسبت و دویم در رای فی لفظه با ما مستم بر نسبت و پنج لفظ و کنایت**  
 در لفظ اول و سکون ثانی مخفف است که عبرتی طریق گویند و بعضی مرتبه و بار هم است چنانکه گویند یک ره یعنی  
 مرتبه و یک بار و رسم و قاعده و قانون را نیز گفته اند و غمزه و اینک را هم خوانند و بعضی هوش و شور باشد و بعضی اول سبک  
 و سیرت زما و در عباد و پارسیان باشد در جهان مرکب این است و اگر **رو بیان** هم میگویند **ره** افتادن کنایه  
 از ریختن در روان بر سر و در نماز کردن مال ایشان باشد و بعضی زبان و لغزان رسیدن هم گفته اند **ره** خام  
 بضم اول بروزن غلام نام پسر کورد است که در جنگ دوازده رخ با مانرا گشت و کجس اول در عی بادان قطره ریزه را گویند  
 که نرم بازان باشد **ره** انجام بروزن **سره** انجام یعنی نادر و اعلا و اسباب سفر باشد از مرکب و غیره و بعضی گویند **سره**  
 مرکب است مطلقا چه معنی انجام بهنایت رساننده و با خراورنده است و مرکب راه را بهنایت میرساند پس این  
 بهتر باشد و بعضی بیت و قاصد هم آمده است **ره** انجام **رو صافی** کنایه از براق است که مرکب سواری شب حراش  
 پیغمبر مسلم باشد و نفس عظمه را نیز گویند **ره** آورد و نفع اول یعنی راه آورد است که سوغات و هر چیز که کسی از جاسپ

بیاید و برای کسی بیاید اگر چه حدیث از نظم و نثر باشد و آنرا بجزئی عراضه گویند و راه آور بجزف و ال ایجد هم گفته اند  
ره قومی بروزن سماوی نام مقامی است از موسیقی در میان بضم اول و بای ایجد بانگ کشیده بروزن بهمان  
زاید و پر هیز کار باشد و در سیمه اش محافظت کننده نیکی و سیرت نیک باشد چهره یعنی نیکی و بان یعنی محافظت کننده  
است چنانکه باغبان و گل بان و مسثال آن و بفتح اول خداوند راه ره بر بروزن شصت یعنی دلیل و برهان باشد  
ره جامه دران کبر ثانی صوتی است از تصنیفات یکسای چسپی گویند این صوت را چنان نواخت که حصار  
مجلس جامه برتن پا ره پاره کردند و مدحش کردند ریه روان ازل کنایه از طالبان حق و سالکان دین باشد  
ره روان سخن کبر نون کنایه از سالکان مشرب رنده دار است ره روان کردون کنایه از سبزه سیاره است  
که هفت کوب متخیز باشد ره شاه با شین نقطه دار بروزن درگاه یعنی شاه راه است که راه کشاده و بزرگ باشد  
ره همیشه بفتح اول و ثالث بروزن رسته ارده را گویند و آن کجاست یا کرده است که با عسل و شیر و دو شتاب خوردند  
ره پیشی بروزن وحشی یعنی رهشده باشد که ارده کجاست و آن گرم و تر و غلیظ بود ره کشای با کاف فاء  
بروزن ره نای نام روز هفدهم از ماههای ملکی یزدجردی باشد ره کوی با کاف فارسی بروزن سه رو  
مطرب و خواننده و غنایا کرده سرامی است ره نشین کنایه از کدای سدر راه باشد و مردم غنیب یعنی  
همان و مسافر و قاصدی که پیوسته در راه باشد و در دو قطاع الطریق و باج ستان نیز گویند ره نورو بانون  
و او بروزن پر زده که یعنی اسب باشد خصوصاً و رنده را نیز گویند عمر تا که به تنگی و جلدی و استم بر راه رود خواه  
انسان باشد و خواه حیوان و یکدیگر چیزی که راه را در رسم نورد و پیچد و غلطد و کنایه از کدای سرامی گفته هم هست  
ره جو بضم اول و ثانی بواور سیده نام کوهی است در سر اندیب گویند آدم صغی چون از بهشت بر آمد بان کوه  
افتاد و طرز روش و قاعده و قانون را نیز گویند و پی نشان و سیاهی زد و در نیز گفته اند و معنی اول بفتح اول  
هم آمده است ره یوار بروزن رفتار مرکب رنده فزاح کام و خوش راه را گویند ره جور بروزن  
شصت محقق رهوار است که اسب خوش راه باشد ره بی بفتح اول و کسر ثان و سکون تخانی رنده و غلام  
و چاکر باشد و یعنی این کس هم هست ره بیدن بروزن رسیدن یعنی خلاص شدن و نجات یافتن  
باشد میان بسیت و سیم درای بی نقطه بایای حطی مشتمل بر شصت و اعلت و کنایت



ری بفتح اول و سکون ثانی نام شهری است در عراق و نام پادشاه ناده هم بوده گویند اورا برادری بود  
از نام داشت پیر و با اتفاق شهری بنا کردند در سینه آن ایستادند با هم نزاع شد چه بر یکت میخواستند بنام خود  
کنند بزرگان آن زمان برای وضع نزاع شهر را بنام ری و اهل شهر را بنام راز کردند و عمالاتی را در شهر ری میگویند  
و اهل شهر را رازی و بزبان فرنگی پادشاه را گویند ری باس بانامی مجهول و بای اجد بروزن گویند  
رستنی باشد خوردوی و مردم آنرا خورد طعم آن میخوش است و بناست نازک میشود و آنرا ریواس هم میگویند  
رسید بفتح اول و بای اجد و سکون ثانی و دال بی نقطه نام صحرائی است که جنک دوازده رخ که بیازده رخ میشود  
میان ایرانی و تورانی در اینجا واقع شد ری باس با اول ثانی رسیده و فوفانی بالف کشیده و لون مفتوح بچشم زد  
بمعنی ری باس است که نوعی ارمیج دخت صنوبر باشد رسیده بفتح فوفانی بروزن ریشه بار درختی است در هندوستان  
شبه بقدن لیکن کوچکت تر از آن باشد آنرا در آب گند و دست بر آن زنند تا بکف آید سر و موی لباس  
خصوصا ابرو بشمینه بدان شویند ری باس با سخانی و جیم بروزن می ستاند سرطان حجری است و آن سنگی  
بود مانند سرطان طبیعت آن سرد است در دویم و بعضی گویند نوعی از سرطان در بای باشد ری باس  
با جیم فارسی بروزن دیدار مطلق مر بارا گویند عموما و مر بای که از دو ستاب پنجه باشند خصوصا و هر چیز را نیز گویند  
که از شیر کوسفند پزند هر کجا که باشد ری چال بروزن یغمال یعنی ری چال است که مر بای و دوشاپی و آنچه از شیر و ما  
کوسفند و غیره پزند ری چال بالام بروزن چهاره یعنی ری چال است که مر بای و دوشاپی باشد ری چان ناماری  
بکسر نون بمعنی خوش نظر است و آنرا بترکی قلعه گویند ری چان داود رستنی باشد که آنرا مرزنکوش خوانند  
و بعرقی آذان افکار گویند ری چان زرد و کنایه از شعاع آفتاب است ری چ کبیر اول بروزن کبیر  
انسان و حیوانات دیگر که روان و انگی باشد ری چین بروزن پیش این چیزی باشد سیاه و بسیار ریش  
که آنرا از ارد مسیده و شیر کوسفند سازند و بعرقی کج خوانند بضم کاف و سکون با و حای حلی ری چین بروزن  
کنایه از شمار باشد اعم از کل و ذر و مانند آن ری چین بانامی مجهول بروزن دیگر نوعی از پارچه باشد و مغرب آن فاخر است  
ری چین کبیر اول و ثالث و سکون ثانی و لون آبی و حیوانات دیگر که اسهال و شکم روداشته باشد و البته  
کاری کنند ری چین کبیر اول و ثالث بروزن بی چیزی بی که گدا همین را بر آن نصب کنند و آنرا بر پیش بند

بخت زمین شیار کردن ریدک کبیر اول مستح وال ایچد بر وزن زرتک پسرن امر دنی ریش و غلامان  
 ترک مقبول باشد و مستح اول نیز گفته اند و نام مردی هم بوده است و بجای حرف اول زای نقطه دار هم بنظر آمده است  
 ریدگان بر وزن کر و کان غلام بچکان و سپر کارا گویند ریزر کبیر اول و سکون ثانی مجهول و زای نقطه دار  
 جرد و پیاز و لغت و کام و هوا و مراد و رحمت باشد و خرده و ریزه را نیز گویند و امر بر بختن هم هست یعنی بریز ریز  
 کبیر اول و سکون ثانی و زای فارسی زمین پشته باشد و کام و مراد و آرزو و هوا و هوس را نیز گفته اند ریزرتک  
 کبیر اول و مستح زای فارسی بر وزن شیشک عصیان و گناه کردن و از جای فرو لغزیدن باشد ریزه سپین  
 کنایه از ستارگان باشد ریزی بریزر یعنی رحمتی مکن چه ریزر یعنی رحمت هم آمده است ریس کبیر اول  
 و سکون ثانی و سین بی نقطه غضب و قهر چشم را گویند و با ثانی مجهول شور بای غلیظی که بر بالای شد پولاد و کشکک  
 و امثال آن ریزند و هر سیه و طیم را نیز گفته اند لیکن قبل از آنکه بچخته شود یعنی هنوز آبکی باشد و امر برشتن هم هست یعنی بریس  
 و بیع اول در عربی حسد امید ترا گویند ریسیت بر وزن ریسیت یعنی رید که ماضی رسیدن و نجاست کردن باشد  
 ریسیتن بر وزن ریسیتن فرورفتن بجاه یا حوض و امثال آن باشد و بمعنی موییدن و نوز کردن هم هست و مخفف کرسیتن  
 و گریه کردن بود و رسیدن و نجاست کردن را نیز گویند رسی با اول ثانی مجهول رسیده و ثالث تجانی کشیده  
 نام نوعی از انگور است رسیدن بر وزن رسیدن رشتن چیده و تافتن پشم و ابریشم و امثال آن باشد  
 ریش بر وزن کیش معروف است که عربان لحنه گویند و عبرتی پر مرغان را خوانند و با ثانی مجهول جراحت و شویا  
 بر سیه را گویند پیش از کف زدن ریش بدو غ سفید کردن کنایه از مردم بی عمل و سبک کم تجربه باشد  
 ریش خلک با ثانی مجهول نام مرضی و علی است که عبرتی خنایز را گویند ریش قاضی معروف است  
 و لغت را نیز گویند که بر شیشه پاکدوی شراب بندند تا چون شراب در پیاله ریزند صاف ریخته شود و گوشه آن  
 لکه را که او ریخته و شراب ریخته و قطره قطره شراب از آن می چکیده باشد نیز ریش قاضی گویند ریش کاو  
 با ثانی معروف مردم ابله و احمق و طامع و صاحب آرزو باشد گویند شخصی سپر خور گفت که بر کز ریش کاو بوده  
 سپر گفت کدام است ریش کاو گفت آنکه بر سباج از خانه بر آید با خود گوید کنی بیایم و چنان و چنین که سپر گفت  
 ای پدر من همه عمر ریش کاو بودم ریش کسسته کنایه از ریش بی عاید و کشیدن باشد ریشمال

با میم بر وزن پرنال و پوش و پی حمیت را گویند ریشمالی بر وزن نیک فالی و پوئی و پی همیشه باشد ریشمه  
 بر وزن نیشه تاریخی ریشمانی یا ابریشم باشد که از جانا و چیزها بیاویزند و پنجه از درخت در زیر خاک باشد و نام  
 مرضی است که از اعوق بدنی گویند ریشیدن بر وزن چیدن فرور بختن چیزی باشد در چیزی ریشیده  
 بر وزن چیده ریشیده و ستار باشد و معنی رنگ همیشه و رنگ نهاده بود و پرنیان سفش را نیز گویند و نام یکی  
 از پادشاهان هند هم بوده است و معنی رخشده و روشن هم هست و بانانی مجول ریش و زخم شده را گویند  
 ریش بر وزن تیغ محقق آریخ است که لغت و صداوت و کینه باشد و بانانی مجول معنی ریش است که در  
 کوه بجانب صحرا باشد ریشال با عین نقطه دار بر وزن قیغال قدح و کشکول را گویند و بان معنی بارانی نقطه دار  
 هم آمده است ریکت بکسر اقل و سکون ثانی و کاف معنی ای نیک بخت باشد و در عربی و یکت  
 گویند و با کاف فارسی بر وزن و یکت مفروق است و عربان رمل خوانند و کنایه از فرخ هم هست و معنی بخت  
 و طالع نیز گفته اند و معنی نیک بخت هم هست که عربان و یکت خوانند و بان معنی بجای حرف اقل و او نیز آمده است  
 ریکا بر وزن رینا مطلوب و محبوب و معشوق باشد ریکاسه بانانی مجول و سین بی نقطه بر وزن بچا  
 بزبان اهل مرو خاریشت کلانرا گویند و عربی فنذ خوانند ریکاشه باشین نقطه دار بر وزن و معنی ریکاسه است  
 که خاریشت کلان تیر انداز باشد ریکت روان بکسر کاف فارسی ریکی است که در جانب جنوب می باشد  
 و پوسته روان است گویند آن ریکت تمام نقره است و هر چه که از آن بر می آید استس با سیاه آمیخته باشد  
 آب بر بالا و سیاه در زیر و سر حیوانیک از آن آب بخوردنی التحال میرد ریکت ریکت کنایه از فرخ و دره  
 ریکت زاوه معنی ماهی سفقور است و آن جانور است شبیه ماهی و پوسته در ریکت می باشد ریلو  
 بالام بر وزن نیکو اشخار و قلیا باشد و بعضی گویند ریلو شجار است و آن دستی باشد که برک آن سیاه و جیش سطر بود  
 اعلم ریم بر وزن میم هر کی باشد که از جراحت برود ریمیا بیونانی حیوانی است که از باغ فارسی کر کردن خوانند  
 و گویند شاخی بر سر سنی دارد ریمیار بر وزن شیر از نوعی از جامه لطیف بود و آنرا کیمیا با کاف فارسی هم گویند  
 ریم آهین حرکت و کثافت آهین باشد که در وقت گذاختن در کوره میماند و هنگام نیکت زنون از آن مسیر بود  
 ریم اچنک با کاف فارسی بر وزن و معنی ریم اینج است که برنج خرمول باشد و آن حرکت و ریم زخم را پاک

سازد و پنج معرب است ریو بجز اول فتح ثالث و سکون ثانی و زای لفظ دار یعنی ریدار است که نوعی از جامه باشد در مسیحت  
 با سبب و عین بی نقطه بروزن بی زحمت بلبغت سیرانی دواپی است که آنرا بعرنی سعد گویند و بترکی طلاق خوانند که هم هست در اول  
 دو تویم و بعضی گویند یونانی است ریمین بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و نون مجمل و مکار و دو غا باز و کینه و ر باشد و بجز اول مخفف  
 اهرمین است که راه مانده بدیها و شیطان باشد و مجمل و مکار را نیز گفته اند و اسب را هم میگویند و معنی سپهر هم هست که نقیض و ختر  
 باشد و بجز اول و ثالث بروزن سپهر کن رخی را گویند که پوسته از آن حرکت دریم آید و این نون هم پس چون چون  
 هست که در اینجا را آخر حرکت و در اینجا را آخریم افزوده اند نون اصل کلمه ریمیه بروزن نیمه حرکت کبج چشم و میان درگاهها  
 باشد ریو بجز اول و سکون ثانی مجهول و واو یعنی مکر و حیل و تزویر و فریب باشد و نام سپهر کی کاوس هم هست که داد  
 طوس بود و بردست فرودین سیاوش کشته شد ریواج بانانی مجهول و جیم بروزن و معنی ریواس است که رستی میخوش  
 نازک است خود و باشد ریواتر بروزن شیر از معنی عدالت باشد و آن درستی افعال است و وضع هر چیز در موضع لایق  
 ریواس با سبب بی نقطه بروزن و معنی ریواج است که رستی مشهور باشد و معنی ریاء و نفاق و فریب و افسون هم آمده است  
 ریوجام با جیم بروزن نیک نام یعنی بطلان شخص است و آن باز ایستادن باشد از کسب لذات مطلقا  
 ری و قافست معنی قاف و دال است که کنایه از هرزه و هرزه کاری و هرزه گوئی و کارهای عبث باشد و قول  
 و دلیل را نیز گویند ریو بجز اول و سکون ثانی مجهول و فتح واو و نون ساکن و جیم مضموم با وزده یعنی دیوک است  
 که بعرنی ارضه گویند ریو بجز اول و سکون ثانی مجهول و فتح واو و نون ساکن و جیم مفتوح معنی ریو بجز اول است که از  
 باشد و آن گرمی است که پشمینه را ضایع کند ریوند بجز اول و سکون ثانی و فتح ثالث و نون و دال هر دو ساکن  
 و اردویی است معروف که امسال آورد و بعرنی راوند گویند ریو بجز اول و سکون ثانی و فتح ثالث و نون و دال هر دو ساکن  
 سروری و سره سلیمان بعد از او تائی قرشت نوشته بودند لیکن در فرزندگانی جهانگیری بعد از او و نون آمده است  
 و آنچه بر کوشش هم خورده قول آخر است الذاعلم و نام سپهر کی کاوس و اما در طوبس باشد و او در جنابت نشین بردست  
 بر اهران پیران و یسه کشته شد و بعضی گویند بردست فرود سپهر سیاوش ریو بروزن میوه مخفف که پوه است  
 که کوه کوچک است و پشته بزرگ باشد و نام سپهر کی کاوس است که بدست فرود کشته شد و معنی مکر و فریب و حیل و افسون  
 هم آمده است و بزبان علی اهل هند نام رودخانه ایست که آنرا زبده میگویند ریو بجز اول و سکون ثانی و ثالث

به پای حلقی رسیده و بچشم زده یعنی ریواس است که رستی میخوردش خوردن باشد ریواس بازاری نقطه دار بر وزن و  
 بروج است که ریواس باشد و در یورانیون گویند ریواس بجز اول و سکون ثانی و ظهور تا بعضی خاک شور و شور  
 باشد و بعضی افتادگی و چپاری هم آمده است ز پها پندن بر وزن چپا پندن یعنی ویران کردن باشد  
 ز پها پنده بر وزن چپا پنده یعنی خراب کرده و ویران ساخته ز پها پندان بفتح اول و ثالث و قاف بر وزن  
 صیدمان بفتح بعضی از زبان زعفران باشد و آن معروفست ز پها بجز اول بر وزن شیمه پادشاه را گویند  
 ز پها پندن بر وزن چپیدن یعنی افتادن باشد مطلقا و خاک نرم از جایی ریختن را نیز گویند ز پها پنده  
 بر وزن چپیده یعنی افتاده و خاک نرم از جایی ریخته و ویران شده باشد ز پها پندم بضم اول و کسر ثانی یعنی  
 رویند خیم است که کوس دو ماده و نقاره بزرگ باشد

گفتار یازدهم از کتاب برهان قاطع در حرف زای نقطه دار  
 با حروف تهجی معنی برهزده بیان و محتوی برپا ضد و پستاد و یک لغت و کتبت

### بیان اول در زای نقطه دار با الف مشتمل بر شتا و و نه لغت و کنایت

ز اب بر وزن باب یعنی صفت باشد و صفات جمع است ز ابا بر وزن با با بخت زنده و پانند ز طلا و زر  
 سرخ باشد ز ابغز سکون ثالث و غیر نقطه دار مضموم برای بی نقطه زده آن باشد که کسی در آن خود  
 پر باد کند و دیگری جهان دستی بر آن زند که آن با دزدان او با صد اجد ز ابگر با کاف فارسی بر وزن و  
 ز ابغز است و آنرا بفتح نیز گویند ز ابل بضم ثالث بر وزن کابل نام و نایت میدان است و نام قوی  
 و جماعتی هم هست و نام سنجبه است از موسیقی ز ابیدن بر وزن خوابیدن یعنی موصوف شدن باشد بصفته  
 از صفات بروج بر وزن باج معرب زاک است و آن جوهری باشد کافی شبیه نمک وزن نوزا رسیده  
 نیز تا بخت روز نراج گویند و باین معنی با حسیم فارسی هم آمده است نراج سور سکون چیم نام شادی خوش  
 و سوری باشد که در هنگام ناییدن زمان و ایام و نادت کنند نراچه بر وزن پاچه یعنی دویم نراج است که زن  
 ز اعل بر وزن داخل نام در حست ز قوم است و بجای غای نقطه دار

جیم هم گفته اند ولیکن یعنی درخت آت الله اعلم زاخورش محقق زار خوش است یعنی زئید طعام آنکست خورد  
 و کم خورد باشد و عرب آنزن را قاتین گویند با قاف و تالی فرشت بر وزن کین زار بر وزن باو محقق آراوست  
 که نقیض بنده باشد و یعنی فرزند آدمی و گره نوزائیده شده از اسپ و غر و غیره نیز آمده است و یعنی زائیدن و مانسته  
 زائیدن هم هست یعنی زائید و یعنی سن و سال هم گفته اند لهذا مردم سالخورده را نیز بزاد بر آمده خوانند و در عربی نوزائیده  
 راه را گویند زار و خو باغی نقطه دار بر وزن ناز بوی فرقت سالخورده را گویند زار و خور باو و معدوله و سکون  
 رای قرشت یعنی زار و خواست که پیر سالخورده فرقت باشد و باین معنی بجزف و او معدوله هم گفته اند که زار و خور  
 باشد زار و خواست باو و معروف بر وزن ناز پوست یعنی زار و خور است که پیر سال خورده باشد  
 و شخصی را نیز گفته اند که چیزی کم خورد و ضعیف و نحیف و ناتوان شده باشد و شخصی را نیز گویند که هر چه دارد صرف کند  
 زار و خور محقق آرا و سرو است که سرو ازاد باشد زار و خورم بفتح شین قرشت بر وزن چار خرم نام  
 پدر از سیاب است و بعضی گویند نام جد از سیاب است که پدر پدر باشد زار و مرو باسیم بر وزن لا جورد  
 محقق آرا و مرد است که جوان مرد و کریم و صاحب ثمت باشد زار و بود با پای ابجد بر وزن تار و بود کنایه  
 از هست و نیت و تمام سرمایه و اسباب و سامان باشد زار و بر وزن سارده یعنی زار و است که قرشت  
 و زائیده شده و زائیده باشد زاوه خاطر کنایه از نظم و نثر و آنچه زاوه طبیعت باشد همچو صوت و کار و عمل  
 زاوه خواست یعنی اول زار و خواست باشد که پیر فرقت سالخورده است زاوه و مین کنایه از سخن باشد  
 اعم از نیک و بد یعنی پرچه از زمین برآید زاوه شش روزه کنایه از پرده جهان و از مخلوقات است زار و کج  
 کنایه از زمین است که از آن سیخ و میخ و زنجیر و مثال آن سازند زار بر وزن لار یعنی مکان رو بیدن باشد  
 همچو کلار و لاله زار و غله زار و علف زار و معنی انبوی بسیار می آمده است و ضعیف و نحیف و نوار و نحیف و نالان  
 و گریان و گریه کردن بسوز را نیز گفته اند و با تشدید حریف آخر در عربی فریاد زون و با کشت کردن شیر در نذر را گویند  
 زار از سخت باغبان نقطه دار بر وزن بالاتناک زمین سخت را گویند و زمین را کیت بوم را نیز گفته اند  
 زار ششت بضم تالی قرشت بر وزن قار ششت زار و ششت باشد و او حکمی بود از اسنل منوچهر و شاکردی اقلان  
 حکیم کرد چون علم بیا موخت در حدود سیلان در کوهی منزوی شد و بر یا صفت مشغول گشت و کتابی ساخته او را